

### انحصار طاعت و عبادت به خداوند

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

تقریباً به طور ریشه‌ای و مفصل و محوری در احدیت و واحدیت و درجات احدیت و واحدیت صحبت کردیم. احدیت حق سبحانه و تعالی نه نسبت به غیر است ذاتاً و نه نسبت به غیر است تحویلاً و تخویلاً. «ربنا سبحانه و تعالی أحدٌ فی كافة شؤون الألوهية و الربوبية و هذه الشؤون برمتها لیست لغیر الله لا ذاتیاً و لا تخویلیاً». این ۲۲ مرحله‌ای که ما شمردیم، الآن حساب کنیم، فقط در یکی، آن هم تحویل و تحویل نیست، در طاعت. «ربنا مطاعٌ فی درجة الربوبية و هذه المطاعية لیست لغیر الله» این معلوم، اما آیا می‌شود غیر را در راه خدا اطاعت کرد؟ بله، «مَنْ يُطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»<sup>۱</sup> درست است طاعت رسول اصلاً نیست، وکالتاً نیست، بلکه در سبیل احکام ربانیه است که به وسیله وحی باید برسد.

بسیار دقت بفرمایید، چون بحث‌ها بحث‌های بسیار عمیق و ریشه‌ای است. این‌ها درجات توحیدیه‌ای است که ما به تفصیل نوشته‌ایم، یک‌به‌یک حساب می‌کنیم. در این درجات توحیدیه سه احتمال وجود دارد:

۱. نساء، آیه ۸۰.

احتمال اول: فقط برای خدا؛  
احتمال دوم: و برای غیرخدا اصلاً؛  
احتمال سوم: و برای غیرخدا توکیلاً.

- [سؤال]

- خیر، برای غیرخدا اصلاً.

۱- فقط برای خدا، ازلیت، ابدیت، سرمدیت، تجرد و... فقط برای خدا.  
۲- غیر خدا هم دارد، فقط خدا ندارد، ولی ذاتاً که «الهان اثنان» یا آلهه. این اله است بتمام معنی الوهیه، او هم بتمام معنی الوهیه همین طور، از او نگرفته است.  
۳- اینکه خداوند اعطا فرموده است، از الوهیت خودش به فرد دیگری اعطا کند.  
احتمال را عرض می‌کنیم. «كأن ربنا سبحانه و تعالی یخلق خالقاً سواه و هذا الخالق سواه یخلق کما یخلق ربنا سبحانه و تعالی تخویلاً و تحویلاً» این طور. ولایت تکوینی به غیر بدهد، ولایت تشریحی به غیر بدهد، قدرت بر توفیق به غیر بدهد، قدرت بر غفران به غیر بدهد، قدرت بر جزاء، حساب و عقاب به غیر بدهد. قدرت بر اقامه قیامت کبری به غیر بدهد و... این بُعد سوم است. ما در این سه بعد این محاوره می‌کنیم بحث می‌کنیم، خوب عنایت بفرمایید.  
«توحیده فی ذاته، ذاته أحدیةً بتمام معنی الكلمة لا تجزء فی ذاته اطلاقاً فلیست ذاته مادّةً و لا مادّیةً لأنّ المادّیة و المادّة غیر مجرد» این را بحث کردیم. این دوم ندارد که غیر خدا هم ذات مجرد بجمیع الجهات داشته باشد. سوم هم ندارد که خداوند ایجاد کند ذات مجرد من جمیع الجهات، این هم قابل خلق نیست. دوم: «توحید ذاته فی تجرده» این‌ها یک مقداری شرکت دارند، یک مقداری اختلاف دارند. «توحید ذاته فی تجرده» مرحله اول فقط خدا، مرحله دوم یک مجرد دیگری مانند حق داشته باشیم «کما الله مجرد بحقیقة معنی التجرد كذلك غیر الله و لو واحد کون له تجرد بحقیقة معنی التجرد» ذاتی است. پس اعطایی هم نیست. خداوند یک مجردی را مانند خود خلق کند، یک الهی مانند خود خلق کند. «توحید ذاته فی العدد» خداوند در عدد لایتعدّد است. اگر ما یک لایتعدّد دیگری هم داشته باشیم، تناقض است. لایتعدّد دیگر یا ذاتاً یا جعلاً، خداوند یک موجودی را خلق کند که اثنینیت او محال باشد، در هر بُعدی از ابعاد.

چهارم: «توحید ذاته فی آن لا شبیه له، الله لا شبیه له ذاتياً. نفرض أنّ غیره كذلك لا شبیه له ذاتياً أو أنّ غیره بما یخلقه ربه لا شبیه له» خداوند یک موجودی را خلق کند که اصلاً شبیه برای او امکان نداشته باشد. این احدیت است نسبت به شباهت چه در ذات، چه در صفات و چه در افعال. «توحید ذاته فی اللامحدودية توحید ذاته فی الأزلیة» منتها ازلیت جعلی نیست. چون بعضی‌ها گمان می‌کنند جعل ممکن است، در عمقش جعل نیست، اصلاً ازلیت جعلی نیست. هر چیزی را خداوند خلق کند، آن قبلاً نبوده و بعد شده. ازلیت جعلی نیست. البته ابدیت جعلی است، منتها ابدیتی که بدون ازلیت است. ابدیتی که با ازلیت است جعلی نیست، ولی ابدیت بدون جعل است. «عَطَاءٌ غَيْرٌ مَجْدُودٍ» «اهل الجنة ربنا یعطیهم عطاء، البقاء فی الجنة غیر مجذوذ، لا نهایة فی الجنة اطلاقاً» این ابدیت جعلی است.

هفتم: «توحید ذاته فی الأبدیة» به این معنا، ابدیت خدا که ابدیت بر محور ازلیت است، برای غیر نه ذاتاً می‌تواند باشد، نه جعلاً. «توحیده فی صفات ذاته» هیچ موجودی را نداریم که صفات ذاتش عین هم باشد، اصلاً صفات ذات ندارند. هیچ موجودی صفات ذات ندارد، تماماً صفات عارض است. فرض کنیم صفات ذاتی در کار باشد یا هر صفاتی، هرگونه صفاتی که تصور کنید، چه ذاتی، چه غیر ذاتی، این‌ها واقعاً تعدد دارند، الفاضل تعدد دارد. بنابراین علم من غیر از حیات من است، حیات من غیر از قدرت من است... و همچنین جعلی است، قابل جعل است که چیزهایی که... «الأمر الذاتیة و الأمر الصفاتیة و الأمر الأفعالیة التي تختص بربنا سبحانه و تعالی لأنه ربنا، لأنه الخالق، لأنه الإله لا یمکن أن یتعدد ذاتياً و لا یمکن أن تتعدد بالخلق» این امکان در کار نیست.

«توحید صفات ذاته مع ذاته» این هم به مجرد برمی‌گردد. «توحیده فی القدرة» قدرتی که حق سبحانه و تعالی دارد، مختص به خودش است. اولاً بخش‌پذیر نیست که به غیر داده بشود، ثانیاً این قدرت، قدرت مطلقه است و قدرت مطلقه برای وجود مطلق ممکن [...] است. هر سه را در اینجا توضیح دادیم.

- همه این‌ها به ضرورت بر نمی‌گردد؟

- در تفصیل نه، در اجمال بله. و الا «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» همه را می‌گیرد. تمام این‌ها مقتضی الوهیت است، احد در تمام این مراحل ۲۲ گانه و سه بُعدی هست.

«توحیده فی الحیاة، حیاة خاصه به و لیست لغیر الله تعالی حیاة ربانیه، ذاتیه و لیست لغیر الله تعالی حیاة کحیاة الله بالتخویل، بالتوفیق» چون اصلاً محال است، اگر حیاتی که ذاتی است خلق کند که دیگر ذاتی نیست.

- [سؤال]

- یک توحیدی در خود صفات داریم، یک توحید صفات با ذات داریم. نه، یکی یکی حساب می‌کنیم. «توحیده فی الخالقیه، هل من خالق غیر الله؟» حقیقتاً خالق غیر از الله نیست. «توحیده فی التشریع» این را بحث کردیم. «توحیده فی المعبودیه» این بحث امروز ماست. «توحیده فی الإحترام لحدّ» باز بحث امروز است. «توحیده فی خالقیه لكل شیء» این را بحث کردیم. «توحیده فی تداخله فی كل الأفعال» این را بحث کردیم. «توحیده فی الحساب و الجزاء» بحث لازمی ندارد، چون [این را] داریم. «توحیده فی التوفیق، توحیده فی الغفران، توحیده فی الهدایة و الإضلال» این‌ها ۲۲ مرحله از مراحل توحید است.

در این مراحل توحید، کل این مراحل در اختصاص حضرت حق سبحانه و تعالی است و خودش قابل انتقال به غیر نیست و قابل تفویض به غیر، مرحله تالیه‌اش فی سبیله باز نیست. «أن يعطى ربنا أزیلیة لغيره فی سبیل ازلیته، أن يعطى تجرداً فی سبیل تجرده، أن يعطى...» اعطا در اینجا معنا ندارد. تعدد ذاتی هم معنا ندارد. عبودیت در این مطلب خیلی روشن است، طاعت این‌طور نیست. اینجا سه محور وجود دارد: محور اول: اصلاً تعدد تصور نمی‌شود. اگر الله را درست دقت کنیم چه ذاتی است، بر حسب آنچه می‌توانیم از دور بفهمیم، او اصلاً قابل تعدد نیست تا بحث کنیم دومی باشد یا ذاتاً یا تخویلاً. دوم این است که چرا، امکان تعدد از نظر عقلی هست، اما در بُعد دقت شرعی کتاباً و سنتاً و در بُعد دوم عمقی عقلی، معبودی نیست، چنانکه مطاع، الله مطاع، رسول الله مطاع، الأئمة مطاعون. مطاع است و رسول الله هم مطاع است، منتها «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» «طاعة الرسول فی سبیل رسالته، فی سبیل التلقى عن الله و الإلقاء من الله و طاعة الرسول هی طاعة الله و لیست طاعة الله طاعة الرسول، إنما طاعة الرسول هی طاعة الله» «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقْوَالِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ»

۱. حاقه، آیات ۴۴ تا ۴۶.

طاعت این‌طور است و چاره‌ای هم جز این نیست، نه اینکه فقط چاره‌ای نیست، بلکه طاعة الرسول عین طاعة الله که نیست، ما دو الله که نداریم، دو مطاع نداریم. بلکه طاعة الرسول لازم است برای اینکه ما بتوانیم خدا را عبادت کنیم. ما می‌دانیم که عبادت خدا طرق خاصه‌ای دارد، سلباً، ایجاباً، لساناً، حالاً، فعلاً، ظاهراً، باطناً. «طاعة الله كما يرضى إني أريد أن أطاع كما أريد، أن أطاع كما أَرْضَى لا كما تَرْضَى» آن‌گونه که او می‌خواهد. شما می‌خواهید سلام کنید در آلمان این‌طور است، در این‌جا آن‌طور است، در جای دیگر طور دیگری است. اگر می‌خواهید طاعت کنید.

طاعت رسول (ص) نه به عنوان محمد بن عبدالله، هیچ‌کس مورد طاعت برای هیچ عبدی نیست، بلکه چون او نامه‌رسان است، طاعت نامه‌رسان به حساب اینکه رساننده نامه است به وسیله وحی از حضرت حق سبحانه و تعالی. ولکن طاعت رسول عین طاعة الله نیست، در طول آن است. یک مرتبه طاعة الرسول عین طاعة الله است، گاه این، گاه او، گاه هر دو، این مشاقه است. «مشاقَّةُ بَيْنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، أَمْ تَكُونُ لِرَسُولِ طَاعَةٍ وَ لِلَّهِ طَاعَةٌ دُونَ اِرْتِبَاطِ بَعْضِهَا بِبَعْضٍ وَ دُونَ أَنْ تَكُونَ طَاعَةُ الرَّسُولِ سَبِيلًا لَطَاعَةِ اللَّهِ» اگر این‌طور باشد، این مشاقه است.

- [سؤال]

- معنا می‌کنیم. «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» می‌خواهد بگوید این طاعت استقلال ندارد. شما که می‌گویید پیغمبر که می‌گوید چنین، این را از خدا نقل می‌کند، با واسطه است. چنان‌که، چنین‌بله. در هر بُعدی از ابعادِ بایدها و شایدها و نبایدها و نشایدها، واجبات و محرمات، «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ»<sup>۱</sup> تماماً دست‌گاز گیرنده وحی است «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»<sup>۲</sup> و دست‌گاز فرستنده وحی است. گیرنده وحی است به قلبش که محور روح اوست و فرستنده وحی است به تمام مظاهر و به تمام مراحل. پس در طاعت این‌طور است، همان‌طور که خداوند مطاع است، غیرخداوند هم در راه خداوند مطاع است. اما همان‌طور که خداوند معبود است، غیرخدا هم در راه خداوند معبود است؟ نه، معبود فقط خداست.

۱. آل عمران، آیه ۱۴۴.

۲. نجم، آیات ۳ و ۴.

عبادت در درجه علیا مربوط به حق است، در درجه پایین هم مربوط به حق است. «العبادة لها درجات عدة، حسب درجات العابدین، رسول الهدی یعبد ربه و أنا أعبد ربي و فلان یعبد و فلان یعبد و لكن عبادات تختلف، حسب درجات المعرفة، حسب درجات الايمان تختلف و لكن كل هذه العبادات تنحو منحى الرب سبحانه و تعالی من دون و سيط» طاعت این طور نیست «مَنْ يُطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» طاعت است، پیروی است، ولی پیروی در راه اوست. اما عبادت کسی در راه او، ازلیت کسی، خالقیت کسی در راه او، تشریح کسی و تکوین کسی در راه او، در راه معنا ندارد. و لذا قرآن شریف کسانی را که می گویند «ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» مذمت می کند. این دروغ است، ما این ها را عبادت می کنیم، چون خودمان عرضه نداریم، قدرت نداریم، آن وضعی را نداریم که مستقیماً خدا را عبادت کنیم، کسانی که عابد حق هستند و دارای مقام عظیم در عبودیت حق هستند، آن ها را عبادت می کنیم «لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» «یقربونا عبودياً، یقربونا معرفياً، یقربونا جزاء...» می گوید همه این ها دروغ است. «بل یقربوكم لا لیقربوه! عبادة غیر الله لا تقرب إلى الله زلفاً فی آية مرحلة من المراحل، بل هذه التقرب تبعد من الله تعالی، هذا اشراك بالله».

ما روی این مطلب ترکیز می کنیم «العبادة لله تعالی أحدیة و واحدیة بصورة طلیقة لا تستثنی فی أنه معبود» در طاعت هست، ولی برای خودش را که نمی گوید، ولی در عبادت برای خودش است، همه برای خودش است. در طاعت همه برای خودش هست و نیست، همه برای خودش است، چه طاعة الله که برای خودش است، چه طاعة الرسول که به او برمی گردد، ولی در عبادت که همه برای خودش است، همه برای خودش است. این طور نیست که گاه خدا را عبادت کنیم، گاه محمد را عبادت کنیم به سوی خدا، گاه علی را عبادت کنیم. و لذلك عبادت در دو بُعد درونی و برونی خاص بالله است. «أعبد ربي فی معرفتی، أعبد ربي فی صدري و قلبي، أعبد ربي فی نیتی، أعبد ربي فی اعتقادی، فی فطرتی و عقلی» این ها منحصر است، با تمام مراحل. چون مراتب دارد دیگر، در هر مرحله ای از مراحل که «أعبد» هست، مخصوص رب است. در مراحل باطنه، در مراحل ظاهره «أعبد ربي رکوعاً له، أعبد ربي سجوداً له، أعبد ربي طوافاً حول بيته، أعبد ربي نذراً له، أعبد ربي قسماً به، أعبد ربي عهداً معه» همه این ها برای خداست. من نمی توانم به حضرت عباس قسم

بخورم، به قرآن بخورم، «لا حلف إلا بالله» من چرا قسم می‌خورم؟ «أقسم بالله أو اتعاهد مع الله أو أنذر الله، لماذا؟ حتى يحقق ربي ما أدعوه» می‌خواهم، می‌خواهم تکوین است، تکوین از خداست، از غیر خدا نیست. خداوند که می‌خواهد به من فرزند بدهد، مال بدهد، عمر بدهد، چه بدهد، چه ندهد، خوب‌ها را بدهد، بد‌ها را ندهد، این تکوین است، توفیق است سلباً و ایجاباً. این یا به‌طور عادی است که خداوند می‌دهد، گاه نه، من نذر می‌کنم، «نذراً لربي أو أقسم بربي أو كذا» که این کاری که من می‌کنم، من به خدا قسم می‌خورم که نماز شب بخوانم، تعهد می‌کنم یا نذر می‌کنم که این مستحب را انجام می‌دهم، به جای واجب، واجب که نیست، این مستحب را انجام می‌دهم «فأذكروني أذكركم»<sup>۱</sup> من بیشتر به خدا توجه می‌کنم که خداوند عنایت بیشتری به من بفرماید. پس طرف خداست، طرف احدی جز خدا نیست.

- [سؤال]

- قسم می‌خورم که این کار را بکنم، این را می‌گویم. چون قسم دو بُعدی است: یک مرتبه قسم می‌خورم که این کار را نکردم یا کردم، اینجا قسم می‌خورم که این کار را بکنم. مطلب سر این است. من که به خدا قسم می‌خورم که ده شب نماز شب بخوانم، برای چه؟ یک «برای» دارد، برای اینکه خداوند چنین عنایتی بفرماید. این تکوین است. در باب تشریح که قسم معنا ندارد. من به خدا قسم بخورم که خدایا، من چنین می‌کنم که تو نماز شب را هشت رکعت کنی، اینکه در باب تشریح نمی‌شود. کما اینکه در تکوین، در باب توفیق و از این قبیل است.

- [...] این‌ها در محاورات معمولی که اشکال ندارد.

- البته این بحثی است که باید از نظر فقهی بکنیم، من نه نقد می‌کنم نه ایجاب، برای اینکه از مطلب خارج می‌شویم. سؤال شما درست است، ولیکن باید در جای خودش بحث کنیم.

- [سؤال]

---

۱. بقره، آیه ۱۵۲.

- شرکاً ما، جایز نیست، به عقیده من شرکاً ما است. به عنوان اصل مطلب که عرض می‌کنم این است و بعد باید بحث کنیم.

- آن قسمی که خود خدا در قرآن می‌خورد...

- این را هم باید بعداً بحث کنیم. بعضی از این‌ها به عنوان اصول موضوعه است. «اللّٰهُ تَعَالٰی هُوَ الْمَعْبُودُ فَكُلُّ مَا سِوَاهُ مُشْرِكٌ» ما در طاعت به آیاتی توجه می‌کنیم. آیات مبارکات قرآن طاعت را در اصل در انحصار حق سبحانه و تعالی قرار داده است، و لکن در اصل، در فرع «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» ولیکن در عبادت این طور نیست. البته طاعت غیرالله بقول مطلق حرام است، حتی «أحياناً الانسان يطیع غیر ربه لا فی سبیل ربه بصورة عامة هذه قد تعتبر عبادة «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ» و الله ما عبدوا إنما أطاعهم كما يطاع الله» از این جهت. بعضی اوقات طاعت در این مرحله ملازم با عبودیت است. فروعی است بین طاعت و عبودیت که عرض می‌کنیم. بعضی اوقات طاعت است، عبودیت نیست، درست باشد، نادرست باشد، طاعت است، ولی عبودیت نیست. انسان از پدر و مادر اطاعت می‌کند، خوب هم هست، عبودیت نیست. انسان از ظالم اطاعت می‌کند، بد هم هست، ولی عبودیت نیست. طاعت است، اما عبودیت نیست. طاعت صالحه باشد، طاعت از رسول الله، طاعت از رسول الله طاعت مطلقه است، عبودیت نیست، چون در سبیل حق است. و لکن عبودیت این طور نیست، عبودیت دیگر فی سبیله ندارد، عبودیت یک مرحله است با تمام درجاتش که در انحصار حق سبحانه و تعالی است. در مظاهر عبودیت که رکوع و سجده است، ما بحث‌هایی داریم که هم عقیدتی است و هم فقهی که رکوع منحصر به خداست، سجود همین طور، طواف همین طور و غیره، مواردی که خیلی بین است، بحث می‌کنیم.

اما در طاعت، طاعت محظوره داریم، طاعت محذوره داریم، طاعت محذوره یا مطلقه است یا غیرمطلقه است، «الطاعة المحذورة المطلقة لرسول الهدى، الطاعة المحذورة غير المطلقة للفقهاء» شما از این آقا تقلید می‌کنید، آیا مطلق است؟ اگر او اشتباه کرد، حتی اگر در نیت بگویید: چون هرچه می‌گوید خدا گفته است، اطاعت می‌کنم. این غلط است، خیر، چون راهی ندارید و لذا اگر به جایی رسیدید که دیدید



بر خلاف کتاب فتوا داد، بر خلاف سنت فتوا داد، در آن جهت از او تقلید نمی‌کنید، اگر هم مقصر است، اصلاً در هیچ مسئله‌ای از او تقلید نخواهید کرد.

پس طاعت دارای مراحل است که خوب است، بد است، خوبش مطلقه است، غیرمطلقه است، بدش مطلقه است، غیرمطلقه است. و طاعت در معصیت خدا و طاعت در آنچه خداوند امر نفرموده و بالاتر، نهی کرده، مطلقاً حرام است. «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ»<sup>۱</sup> اشراک است، چرا؟ اشراک در عبودیت است، چرا؟ چون طاعت شیطان به‌طور مطلق، هرچه می‌گوید بله، ایحاء می‌کند دیگر، هرچه شیطان گفت بله، چه شیطان انس، چه شیطان جن، یعنی چه؟ یعنی یا این الله است یا رسول الله است. اگر به حساب الله است که طاعت در اصل است، اشراک بالله است. اگر طاعت به عنوان رسول الله است که به‌عنوان فرع کلی عن الله است، این هم دروغ است. چون اشراک مراحل دارد، «اشراک بالله فی الوهیته، اشراک بالله فی إرساله» اشراک در ارسال. اینکه لا إله إلا الله در کل ابعاد است، نه در ذات خدا، نه در صفات خدا، نه در ارسال خدا، در هیچ‌کدام. پس شرک فقط در عقیده اشراکی عبودیت یا عقیده اشراکی خالقی نیست، بلکه در مطاعت، مطاعت در انحصار حق است، اگر این مطاعت را برای غیر حق در راه باطل قرار بدهید، چه مطلقاً، چه بعضاً، باز اشراک بالله است. این مشاقه است، یعنی «جعلت لغير الله تعالى طاعةً فی معصية الله أو طاعةً فيما لم يأمر بالله أو طاعةً فيما سكت الله عنه» این مرحله نازل است. یا «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ» که خواندیم.

اما در باب طاعت. «و الطاعة هی من فروع العبادة» طاعت، طاعت واقعی از فروع عبادت است، منتها بعضی اوقات به حد عبادت می‌رسد، بعضی اوقات نه. «و لكنهما تختلفان فی امور عدة و هی مذکورة بصيغها المختلفة مائة و ستة و عشرين مرة» طاعت ۱۲۶ مرتبه در قرآن شریف ذکر شده است. «فقد تذاکر فقط طاعة الله» «مَنْ يُطِيع الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» که محور اوست. «يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا»<sup>۲</sup> «يَقُولُونَ يَا كَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ»<sup>۳</sup> «إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ

۱. انعام، آیه ۱۲۱.

۲. نور، آیه ۴۷.

۳. احزاب، آیه ۶۶.

أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً»<sup>۱</sup> «مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ»<sup>۲</sup> در این آیات، ما شش آیه داریم که فقط طاعت الله و رسول با هم ذکر شده، ولكن «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ»<sup>۳</sup> در دو جمله بیان شده، روی چه حسابی؟ در شش جای قرآن شریف «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» جدا شده، طاعة الله اصل است و طاعة الرسول رسالتاً و فرع است.

در جاهای دیگر «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ»<sup>۴</sup> این «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ» را «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» معنا می‌کند. «القرآن يفسر بعضه بعضاً و ينطق بعضه على بعض»<sup>۵</sup> «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ» تخیل إلى الانسان أنه طاعة الله مثل الطاعة الرسول، طاعة الرسول مثل طاعة الله و لكن «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» أطيعوا الله لأن الله الأصل و أطيعوا الرسول رسالة» و اما آیاتی که سلب می‌کند.

- [سؤال]

- «أطيعوا الرسالة» که تشریح رسالت نیست، اگر رسول مشرّع باشد که الله است.
- خوب همین رسول را هم نمی‌گفت.
- اگر نمی‌گفت، پس ما سنت را باید کنار بگذاریم.

- [سؤال]

- حساب دارد. تکرار یعنی او محور است و این فرع است.

- [سؤال]

- اگر تکرار نشود، مطلب چندان بیّن نخواهد بود. برای من و شما مثلاً بیّن است، برای برادران بیّن است، برای همه بیّن نیست. ولی اینجا می‌خواهد به همه بفهماند، اینکه فرمود «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ» قاطی نیست، «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ». و اما

---

۱. حجرات، آیه ۱۴.

۲. نساء، آیه ۱۳.

۳. همان، آیه ۵۹.

۴. آل عمران، آیه ۳۲.

۵. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، ج ۱، ص ۱۷.

آن شش آیه، سوره ۳۳ (احزاب)، آیه ۶۶: «يَقُولُونَ يَا كَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ»، دوم: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»<sup>۱</sup> رسول و اولی الامر یک جا هستند، چون هر دو، اولی به عنوان رسالت است، دومی به عنوان اخذ از رسول است. و لکن الله جد است، «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ» دو بحث شد. چون اولی الامر فرع است. «ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا»<sup>۲</sup>

سوم: «وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اخذُوا»<sup>۳</sup> یعنی و احذروا مخالفة الله فی محکم کتابه؟ و احذروا مخالفة الرسول فی سنته الثابتة» بین الله و رسول جدایی نیست. در لفظ هست، در معنا نیست. و یک جهت معنوی که ممکن است جدایی فرض شود این است که «أَطِيعُوا اللَّهَ» چطور؟ قرآن، ما که خدا را نمی بینیم و وحی هم نمی شود. «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» در سنت، و لکن رسول در سنت رسول است، کما اینکه در کتاب هم رسول است. پس سنتی که از رسول است، به عنوان رسالت عن الله است. چهارم: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» سوره النور، الآیة الرابعة و خمسون. پنجم: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ»<sup>۴</sup> «إذا ترکتم طاعة الله و ترکتم طاعة الرسول، مهما أتعتم غیرهما و فیراً کثیراً أو قلیلاً فقد أبطلتم أعمالکم، لأن الأعمال العبادیة للمکلف لا بد أن تصدر مما برید ربنا سبحانه و تعالی أو ینینه الرسول». «وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» نه اینکه اعمالی که می کنید، باطل می کنید، نه، اصلاً خود این اعمالی که بر محور طاعة الله نیست و بر محور طاعة الرسول نیست، باطل است. السادس: «وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» السورة رابعة و ستون (تغابن) الآیة الثانی عشر. آیات دیگر «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ»، «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ».

پس در میان این ۲۲ مرحله از مراحل احدیت و واحدیت حق سبحانه و تعالی، یکی که می تواند مقداری این طرف برود، آن هم نه خودش، فقط طاعت است، اطاعة الرسول، آن هم فرعاً، اما عبادة الرسول نه اصلاً، نه فرعاً. ازلیة الرسول نه اصلاً، نه فرعاً. لامحدودية الرسول، موفقیة الرسول، مکونیه الرسول، مشرعیة الرسول، خالقیه

۱. نساء، آیه ۵۹.

۲. همان.

۳. مائده، آیه ۹۲.

۴. محمد، آیه ۳۳.

الرسول، این‌ها خصوصیات ربوبیت است و در طاعت هم خداوند طاعت مخصوص به خود را به رسول منتقل نکرد، همان‌طور که من مطاع هستم، رسول هم مطاع است، نه، «وَأَوْ تَقُولَ عَلَيْنَا»<sup>۱</sup> برای رسول است، برای خدا نیست. طاعة الرسول به عنوان رسالت و پای‌بند به اصل رسالت است که در میان این ۲۲ تا هست.

اما در باب عبادت هیچ اشاره‌ای، تصریح که معلوم است، هیچ تصریحی، هیچ اشاره‌ای، هیچ نمونه و نشانه‌ای از برای عبادت غیر الله وجود ندارد، بلکه آیات مقدسات قرآن در تعبیرهای گوناگون عبادت را در انحصار حق قرار داده، هم در امور باطنی و هم در امور ظاهری که اگر انسان در راه حق، عبادت غیر حق کند، این باطل است. چون عبادت در هر مرحله‌ای از مراحلش مخصوص است به ذات حضرت حق سبحانه و تعالی.

این عبادت مراحل باطنی دارد و مراحل ظاهری. آیاتی که بر این مطلب دلالت می‌کند، در چهل و چند سال پیش که در تفسیر مرحوم استاد بزرگوارمان آقای طباطبایی (رض) شرکت داشتیم، یکی از بحث‌هایی که با ایشان داشتیم، راجع به «اسْجُدُوا لِآدَمَ»<sup>۲</sup> بود، ایشان اصرار داشتند که چون به دستور خداست، این سجده لِآدم بوده و به امر خدا آدم مسجود واقع شده است. من به ایشان عرض می‌کردم که «اسْجُدُوا لِـ» این «لِـ» مراحلی دارد، هم در خود این «لِـ» که در آیات «اسْجُدُوا لِآدَمَ» است و هم آیات دیگری که نص است و یا عموم به‌طور استغراق است در بُعد ایجاب یا عموم به‌طور استغراق است در بُعد سلب که ایجاب فقط سجود لله است و در بُعد سلب از برای غیر الله اصلاً سجود نداریم. البته ایشان هم در تفسیرشان نهایتاً به‌طور احتمال فرمودند: ولو كان بهتر است که انسان این‌طور فکر کند که سجود لِآدم به معنای این نبوده است که آدم مسجود باشد. معلوم است که آدم نه احتراماً، نه عبودیتاً، نه شکرماً مسجود نیست.

- [سؤال]

---

۱. حاقه، آیه ۴۴.

۲. بقره، آیه ۳۴.

- چون اشراک مراحل دارد، مثلاً در سوره مبارکه یوسف می‌فرماید: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»<sup>۱</sup> مثلاً مرانی مشرک است، ولی این مشرک نیست، چون مراحل دارد، همان‌طور که ایمان مراحل دارد.

- [سؤال]

- با نیت.

- [سؤال]

- می‌خواهید قیاس بفرمایید؟

- بحث این است که باید برای خدا باشد، نه اینکه به بت هم سجده کردید، برای خداست.

- این غلط است. اینجا احتمالاتی وجود دارد، «اسْجُدُوا لِلَّهِ» این «ل» چه کاره است؟ «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِلَّهِ» این «ل» چه کاره است؟ یک مرتبه «ل» به عنوان معبود است، مسجوداً له معبود، عبادت که منحصر به الله است. یک مرتبه «ل» به عنوان شکر است، آدم را شکر کنید، چون چنین کرده است. برای شکر هیچ‌کس را به غیر خدا نمی‌شود شکر کرد. یک مرتبه برای احترام است، آدم را احترام کنید که سجده کنید. اینجا این سه احتمال وجود دارد: «اسْجُدُوا لِلَّهِ» لکنه معبوداً لکم، «اسْجُدُوا لِلَّهِ» لکنه مشکوراً عندکم. من بسیاری از این احتمالات را ذکر کردم، در تفسیر مراجعه کنید، سوره بقره، آیات مربوط به سجده آدم. سوم: «اسْجُدُوا لِلَّهِ» احتراماً له. چهارم: «اسْجُدُوا لِلَّهِ» حَبّاً إِيَّاهُ. کسی که به فرزندش سجده می‌کند، به همسرش، «حَبّاً إِيَّاهُ». پنجم: «اسْجُدُوا لِلَّهِ» «لا الأول، لا الثاني، لا الثالث و لا الرابع، بل المسجود، طاعة مسجود عبادة، مسجود شكراً، مسجود احتراماً، مسجود حباً، هو الله تعالى، إنما الآدم هي وسيلة» مثل اینکه خداوند بعد از بیست سال فرزندی به انسان می‌دهد، بعد سجده می‌کند. می‌گوید: «سجدت لولدی» «ل» اینجا چه کاره است؟

- «لأجله».

---

۱. یوسف، آیه ۱۰۶.

- «لأجله» غایت است. ما یک غایت داریم، یک بدایت. بدایت مربوط به حق است، البته بدایت به دنبال غایت هم مربوط به حق است، ولی چرا من الله را سجده کردم عبودیتاً؟ «لولدی»، چرا سجده کردم شکرآ؟ او داد، من شکر می‌کنم، چرا سجده کردم احتراماً؟ او داد، احترام می‌کنم. احترام او که نیست، مگر اینکه کسی که زاییده، خودش خالق بوده است؟ چرا من سجده می‌کنم حباً؟ الله است، مسجود له الله است، عبودیتاً، شکرآ، احتراماً، در تمام مراحل الله است. پس در «اسْجُدُوا لِأَدَمَ» حداقل این چهار احتمال وجود دارد. اگر آیه‌ای دارای احتمالاتی هست، حداقل بگوییم متشابه است، به محکومات ارجاع می‌کنیم و محکومات آیات مقدسات قرآن، با محکومات ادله عقول این مطلب را ثابت می‌کند که سجده و همچنین رکوع که قبل از سجده است، این‌ها در اختصاص الله است، برای غیر الله سجده کردن به‌طور کلی حرام است.

پس ما خدا را سجده می‌کنیم، برای اینکه به ما ملائکه، آدم را داد که معلم ما باشد، مسجود له آدم نیست. پس این پنجمی است، نه آدم را احترام کردیم، نه حباً آدم است، نه شکر آدم است، نه عبادت آدم است. البته سجده لله تماماً عبادت لله است، سجده لله عبادتاً باشد در نماز، شکرآ که نیست، عبادتاً است. سجده لله شکرآ باشد، عبادت است، احتراماً باشد، عبادت است، حباً باشد، عبادت است. ما داریم بحث می‌کنیم، برای اینکه نسبت به غیر الله اگر تصویری هست، اینجا معلوم بشود.

- آیه این را نفی می‌کند که وقتی ابلیس سجده نمی‌کند، می‌خواهد بگوید سجده برای آدم است، نه به خاطر...

- آن را ابلیس گفت، ولی بی‌خود گفت، خدا چیز دیگری می‌گوید.

- می‌گوید من به این خاطر به آدم سجده نمی‌کنم که [...]

- باز هم منافاتی ندارد.

- عرض می‌کنم. «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»<sup>۱</sup> چه می‌خواهد بگوید؟

- [سؤال]

- بله، «لِمَ» گفتیم این «لِ» در اینجا چهار احتمال دارد. «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» این «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ» چه می‌خواهد بگوید؟ می‌خواهد بگوید من اشرف هستم، آدم غیر اشرف است. من که اشرف هستم، پس خدایا، چرا من تو را سجده

۱. اعراف، آیه ۱۲.

کنم، برای کسی که من از او اشرف هستم، این برای من فایده‌ای ندارد. چرا خدا گفت سجده کن؟ برای اینکه او معلم ملائکه است. «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»

- [سؤال]

- به خاطر این آدم که از من پایین‌تر است، من تو را سجده نمی‌کنم. یعنی ایشان در مقابل خدا ایستاد و در مقابل حکم خدا قیاس کرد. و چرا ابلیس طرد شد؟ برای ترک سجده؟ نه، شعر گفتند که شیطان که یک سجده نکرد... نه، این حرف‌ها نیست. او تکبراً علی الله سجده نکرد. خدایا، برای این کاری که تو می‌گویی او معلم ما است، خیر، قبول ندارم معلم ماست، چون اصل من بهتر از اوست. و من قبول ندارم معلم ماست، تو را سجده نمی‌کنم برای این جریانی که گفتی. و اما آیاتی که راجع به سجود است.

- مگر شیطان قبلاً به خدا سجده نکرده بود؟

- بله، اینجا می‌گوید سجده کن برای خاطر معلمی که به شما دادم. برای خاطر این معلمی که به شما دادم، سجده کن. ما آیاتی در قرآن شریف داریم که تفسیرش را فردا عرض می‌کنیم، آیاتی که سجده را حصر می‌کند لله. اگر بخواهم بخوانم باید همه شما سجده کنید. سجده نکنید برای خورشید و نه ماه، بلکه سجده کنید برای کسی که آن‌ها را خلق کرده است، اگر او را می‌پرستید. پس سجده برای پرستش است.

- منظور از سجده در این آیه عمل سجده است؟

- ظاهرش که این است، باطنش هم یک سجده باطنی است. خضوع باطنی در اعلی درجه سجده است، خضوع ظاهری در اعلی درجه به خاک افتادن است. این آیات را بعداً می‌خوانیم. سجده نکنید برای خورشید و ماه، بلکه سجده کنید برای خدا که آن‌ها را آفریده، اگر او را می‌پرستید. پس سجده در بُعد پرستش است، سجده از مظاهر خاصه پرستش است. آیا معبود غیر از الله هست تا سجده به غیر الله به عنوان معبود بشود؟ به عنوان معبود نیست و عوامل دیگر همچنین. و هیچ اشاره‌ای در قرآن شریف نیست، مگر دو بُعد است که باید روی آن‌ها بحث بشود و به سوره بقره در جزء اول الفرقان مراجعه بفرمایید، فردا بحث کنیم. دو بُعد است:

۱- راجع به آدم «إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» «آیات عده، «اسْجُدُوا لِآدَمَ» أ ليس هذه الآية المباركة تخصص الآيات التي تعمم و تختص السجود بالله؟».

۲- «وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا» پدر و مادر یوسف در برابر یوسف «خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا». این «خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا» همین است، ما هر معنایی که اینجا می‌کنیم، همان جا هم می‌کنیم. نهایت این است که چند احتمال در این «خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا» وجود دارد و ما آیات متشابهات را باید به محکمت ارجاع کنیم، اگر نتوانستیم معنی کنیم. اگر نتوانستیم معنا کنیم که محتاج به ارجاع نباشد، بسم الله، اگر نتوانستیم معنا کنیم و فکر ما در معنا کردن کند بود، «لا بدّ علينا أن نرجع الآيات المتشابهة في جواز السجود لغير الله تعالى كما لآدم، نرجعها إلى الآيات الناصية الخاصة التي تختص السجود بالله تعالى و كذلك باب الركوع و للبحث تفصيلاً باذن الله تعالى يأتي».

«وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ».